

# مبارزه طبقاتی

نشریه مارکسیستی کارگران و جوانان ایران

شماره ۲ - مهر ۱۳۸۹

کارگران و جوانان فرانسه به پا  
خاسته‌اند!

[Mobareze.org](http://Mobareze.org)

# کارگران فرانسه به پا خواسته‌اند

آن وودز از تلووز

سه شنبه فرانسه بزرگترین اعتصاب و تظاهرات تا کنونی اش در کمپین اتحادیه های کارگری برای افزایش فشار بر دولت علیه اصلاحات برنامه بازنشستگی را به چشم دید. برخی از اتحادیه های کارگری می گویند آنها اعتصاب را به طور نامحدود ادامه می دهند. خدمات راه آهن هنوز محدود است و باعث تراکم و تاخیر شده است.

اعتصاب ها باعث بسته شدن هر شش پایايشگاه شرکت توتال شده و بیم کمبود سوخت می رود. یازده پایايشگاه از دوازده پایايشگاه فرانسه متاثر از اقدام اعتصاب

کنندگان می باشد. در پایانه نفتی بندر "فوس-لاورا" در نزدیکی مارسی اعتصاب هیجدهمین روزش را سپری می کند و نفتکش های سرگردان قادر به تخلیه محموله های خود نیستند.

در کل کشور به گفته شرکت ملی راه آهن SNCF، کمتر از نیمی از قطارهای محلی و بین شهری در

رفت و آمد هستند. برج ایفل بعد از اعتصاب کارگران در روز سه شنبه به روی گردشگران بسته بود. فرودگاه ها نیز تحت تاثیر جدی بر اثر اعتصاب قرار گرفته اند و همین طور صدها مدرسه و دانشگاه که مجامع عمومی برگزار کرده اند تا تصمیم بگیرند باید دست به چه اعمالی بزنند.

با وجود اینکه این اعتصابات عمدتاً در بخش دولتی هستند اما بازتاب آن به بخش خصوصی نیز رسیده



است. ضعف اصلی این جنبش در بخش خصوصی است، جاییکه سختتر می توان کارگران را به این کار که ریسک اخراج در پی دارد ترغیب کرد.

به گفته اتحادیه های کارگری سه و نیم میلیون نفر خیابان ها را در کل فرانسه در اعتصاب عمومی روز سه شنبه تسخیر کردند. کنفدراسیون

سراسری کارگران فرانسه اعلام کرد اینجا در تلووز، صد و چهل و پنج هزار نفر در بزرگترین تظاهرات سال شرکت کردند حال آنکه در پاریس تظاهرات با سیصد و پنجاه هزار نفر شکل گرفت.

هوبرت پرواد عضو کنفدراسیون سراسری کارگران و حزب کمونیست فرانسه تاکید می کند که مقیاس این تظاهرات بزرگ که تلووز را درنوردید، یکی از بزرگترین ها در تاریخ این شهر می باشد و همچنین روح مبارزاتی تظاهرکنندگان را چنین تصویر می کند:

"یکی ممکن است تصور کند با گذشت چندین روز از اعتصاب، کارگران باید خسته شده باشند. اما دقیقاً به عکس، آنها بیشتر از هر زمان دیگری مشتاق به نظر می رسند. حالت عمومی حاکی از یک خشم عمیق است. کارگران می گویند جنبش باید الان به سطحی بالاتر برای شکست دولت برود."

حتی در شهرهای کوچک تظاهرات قابل توجهی وجود داشته است. در شهر کوچک نیورت در حوزه دوکس-سورس پانزده هزار نفر از شصت هزار نفر جمعیت کل این شهر به خیابان ها آمدند. این بدان معناست که یک چهارم جمعیت در تظاهرات شرکت داشت.

تصویر کلی از یک خروش عظیم

اجتماعی و عروج رادیکالیسم حکایت دارد که سرکوب اش آسان نخواهد بود. جو تظاهرات ها از اطمینان، شادای و شادایی تشکیل شده که نشانی از مبارزه متحد و پایداری کارگران در خیابان بود. با این حال نگرش انتقادی نسبت به رهبری به طور فزاینده ای وجود دارد. یک کارگر در نیورت به من گفت:

هر روز به میزان مشارکت نسبت به روزهای قبل افزوده میشود، افزایش از دو میلیون به سه و نیم میلیون تظاهرکننده را داشتیم و روز جدید عمل برای شنبه، شانزدهم اکتبر تعیین شده است.

مسئله فوری تظاهرات، برنامه نیکولا سارکوزی برای افزایش سن



"تظاهرات حیرت آور بود، اما من نمی توانم درک کنم که چرا در پایان ما هیچ همایشی نداشتیم، هیچ کدام از رهبران سخنرانی نکردند و هیچ بحثی راجع به قدم بعدی در نگرفت. مردم تنها پراکنده شدند و به خانه رفتند و به نظر رسید که همه چیز محو شد."

ژوزف کواتانت از فعالان حزب کمونیست با من در مورد فضای تظاهرکنندگان در نیورت سخن گفت:

بازنشستگی از شصت به شصت و دو سال و به تاخیر انداختن مستمری کامل دولتی از شصت و پنج به شصت و هفت سال است. مجلس نمایندگان این اطلاعات را پذیرفته است و در حال حاضر در دست سنا قرار دارد.

دولت می گوید ترتیب مستمری فعلی تحمل ناکردنی است و نیاز به اصلاح دارد. دیروز خبرگزاری فرانسه سخنان سارکوزی را منتشر کرد که

"مردم بسیار خوشحال شدند، اما در زیر این رویه خشم موج می زد. این هنوز به نقطه جوش نرسیده است اما نوعی از نیم جوش شدن و خشمی که هر زمان می تواند منفجر شود، وجود دارد."

همدلی عمومی

روز چهارم تظاهرات که از اوایل سپتامبر آغاز شده و نشان داده که

خطاب به نمایندگان مجلس گفته بهتر است در شرایط امتیازات "بیش از این جلو" نرود.

مطبوعات گزارش می دهند که در قطارهای پاریس ناراحتی و دلخوری در میان مسافران دیده می شد اما همدلی با اعتصاب کنندگان نیز وجود داشت. ایسما بلمیود به روتترز گفت: "این برای کسانی که کار می کنند کمی عذاب آور است اما من کاملاً نقطه نظرات آنها را درک می کنم." اریک فلورس می گوید که آمد و شد او برای یک علت خوب مختل شده است. او میگوید: "من فکر می کنم تغییرات ناعادلانه است، در حال حاضر بسیاری از افراد سالمند بیکار می باشند."

این نظرات نقل شده در خبرگزاری ها یک انعکاس وفادارانه از افکار عمومی فرانسه است. سری کامل نظرسنجی ها به طور حیرت آوری نشان از موافقت هفتاد درصدی عموم در همراهی با اقدام اتحادیه ها دارد.

این بدان معناست که تمام نیروهای زنده ملت فرانسه پشت سر کارگران هستند. حتی این امر مهمتر است که بیش از شصت درصد خواهان افزایش تظاهرات ها هستند.

تعدادی از اتحادیه ها - به خصوص در بخش حمل و نقل - می گویند که اعتصاب آنها پایان مشخصی ندارد و هر روزه برای گسترش تظاهرات در بیست و چهار ساعت آینده رای می گیرند.

جو گسترش رادیکالیسم کامل مشهود است. در جلساتی که در



چند روز گذشته من در آنها صحبت کردم، که توسط "لا ریپوست"،

رگان شبکه مارکسیستی در حزب کمونیست فرانسه، سازمان داده شده بود. می توان علاقه عظیم به ایده های مارکسیسم انقلابی را دید، نه فقط میان جوانان بلکه همچنین میان بخش بزرگی از مبارزین مسن تر که رفرمیسم ترسوی رهبری خسته شان کرده و به دنبال افکار واقعی کمونیسم هستند.

دور اندیش ترین نمایندگان طبقه حاکمه فرانسه می توانند خطر را احساس کنند: دومنیک وولپن، نخست وزیر سابق هشدار داده است که بیکاری توده

سنت های انقلابی

ها، پایین آمدن استانداردهای زندگی و تحریکات دائمی دولت سارکوزی می تواند موجب یک انقلاب اجتماعی جدید شود.

سارکوزی به طور جدی در آرایش مبارزه با اتحادیه ها دچار خطای محاسباتی شده است. او فراموش کرده که فرانسه سرزمین انقلاب هاست: سرزمین ۱۷۸۹ تا ۱۷۹۳، سرزمین ۱۸۴۸، سرزمین کمون پاریس، سرزمین اعتصاب عمومی

شکی نیست که شرایط برای یک انفجار اجتماعی در دور آینده در فرانسه آماده است. بورژوازی فرانسه نمی تواند از عهده استمرار

امتیازاتی که قبلا از آنها گرفته شده بود، برآید. اما کارگران فرانسه حاضر نیستند دست به سینه باقی بمانند تا پیروزیهای اجتماعی پنجاه سال قبل شان نابود گردد.

صحنه برای یک دوره مبارزه شدید طبقاتی آماده می شود. طبقه حاکمه فرانسه می داند که مبارزه ای جدی پیش رو خواهد داشت!

## چرا زنان؟ کدام زنان؟ جنبش آزادی زن؛ ستون استوار انقلاب ایران

بابک کسرای

انجامیده؟

پایه تک تک این رویدادها که از پایه کل این روند و آن واقعیات مادی اجتماعی است که آنرا ممکن می سازد.

«زنان نیمی از آسمان را بر شانه خود حمل می کنند» - ضرب المثل چینی

همان ها در ضمن از نقش عظیم زنان در این جنبش بسیار «غافلگیر» شدند. حضور وسیع زنان و دختران در جنبش انقلابی کنونی به چیزی بیش از حضور کمی آن ها مربوط می شد. واقعیتی که باعث شده بود بسیاری از این غافلگیر شدگان انگشت حیرت به دهان بگیرند این بود که چطور زنانی که در نظامی مثل جمهوری اسلامی که زنان را از بنیاد اینگونه سرکوب می کند و شهروند درجه دوم می شمارد،

آغاز جنبش توده ای در تابستان ۸۸، که ما با افتخار آنرا «شروع انقلاب» خواندیم، برای بسیار «غافلگیرکننده» بود. همان ها که عمری می گفتند مردم ایران هرگز علیه این رژیم به پا نمی خیزند، حالا با تعجب از خود می پرسیدند که «چه شد» و چطور ماجرای مثل انتخابات ریاست جمهوری به وقوع چنین جنبش توده ای عظیمی

«انقلاب جشن ستم دیدگان و استثمار شدگان است» - ولادیمیر لنین

انقلاب نه یک رویداد که یک روند است. این روند بدون شک شامل رویدادهای بسیاری می شود اما درک ما کمونیست ها از آن نه بر

بزرگ شده‌اند، توانسته‌اند اینچنین قدرتمندانه و بی‌باکانه علیه آن به پا خیزند و نقش اجتماعی به این بروز و وسعت داشته‌اند؟

صحنه زنانی که، با همان حجاب دست و پا گیر اسلامی به تن و به سر، پا به پای مردان، و گاه پیش و بیش از آن‌ها، جنبش را به جلو می‌رانند و با پلیس و بسیجی و پاسدار درگیر می‌شدند، برای بسیاری از صحنه‌های تعیین‌کننده و به یاد ماندنی انقلاب ایران شد؛ انقلابی که مردم در آن اعلام کردند دیگر به پا خواسته‌اند و دیگر

نظم کهن را نمی‌پذیرند و تحمل نمی‌کنند.

اما برای کمونیست‌ها، نه آغاز انقلاب و غافلگیرکننده بود و نه نقش زنان در آن، چرا که ما به واقعیات مادی بنیادین جامعه

نگاه می‌کنیم و طبق این واقعیات، طغیان انقلابی توده‌ها ضرورتی بود که باید خود را از طریق حادثه‌های نشان می‌داد و در ضمن روشن بود که زنان انقلابی، به علت شرایط مادی، لاجرم نقشی مهم و رهبری‌کننده در این جنبش بازی می‌کنند.

این شرایط مادی کدامند و این چه چیزی است که نقشی ویژه به زنان انقلابی ایران اعطا کرده است؟

عموما می‌توان گفت که حتی در لیبرال‌ترین کشورهای سرمایه‌داری جهان نیز زنان کارگر و زحمتکش مورد استثمار مضاعف قرار دارند. یعنی آن‌ها نه تنها مثل سایر اعضای طبقه‌شان باید درد بیکاری و یا بردگی مزدی را بکشند که اسیر انواع و اقسام تبعیضات که جهان سرمایه‌داری هر روز از نو بازتولید می‌کند، نیز هستند. یکی از موارد آشکار این تبعیض مضاعف، کارخانه است که در بیشتر کشورهای دنیا هنوز اساسا



به عهده زنان است و با این‌که بخش مهمی از تولید انسانی است، دستمزدی به آن تعلق نمی‌گیرد اما قضیه به هیچ وجه محدود به این نیست. برای اکثریت عظیم زنان کارگر و زحمتکش، تبعیض‌ها و تعصبات در تمامی سطوح موجود است.

ریشه تمامی این تعصبات، که چنان‌که گفتیم نظام «لیبرال» سرمایه‌داری آن‌ها را باز تولید می‌کند، در نظام سرمایه‌داری

است. سرمایه‌داران می‌خواهند با اعمال این تبعیضات، در کنار سایر تبعیض‌ها، بین کارگران و زحمتکشان تفرقه بیندازند و آن‌ها را روی خطوط جنسیتی از هم جدا کنند.

این تبعیض مضاعف اما در ضمن در طول تاریخ از زنان انقلابی‌ترین بخش‌های طبقه کارگر را نیز ساخته است. حرکات‌های زنان نقشی بسیار تعیین‌کننده در دو بزرگترین انقلاب تاریخ بشر، انقلاب فرانسه ۱۷۸۹-۱۷۹۲ و انقلاب روسیه، ۱۹۱۷ را داشتند.

«اتفاقی نبود که زنان پرولتاریا و نیمه پرولتاریای فقیر پاریس رهبری را به دست گرفتند. آنان تحت ستم‌ترین لایه جامعه بودند، کسانی که باید داغ رنج توده‌ها را به دوش می‌کشیدند. در ضمن آنان هیچ تجربه‌ای از مبارزه و سازمان‌های سیاسی نداشتند و بدون بار تعصبات به صحنه آمدند. مردان در مقابل محتاط‌تر، خوددارتر و «قانون‌گرا» تر بودند. این تفاوت تا بحال بارها مشاهده شده است. در اعتصابات متعدد که زنان درگیر بوده‌اند آن‌ها همیشه رزمندگی، شور و شجاعت بیشتری از مردان نشان داده‌اند... همین اتفاق ۱۰۰ سال بعد در پتروگراد تکرار شد» (آلن وودز، «مارکسیسم علیه فمینیسم: مبارزه طبقاتی و رهایی زن»، ترجمه از انگلیسی).

اما اگر تبعیض و استثمار مضاعف، در بیشتر حالت‌ها زنان را از انقلابی‌ترین بخش‌های طبقه

برای زنان قائل شده است.

می‌کنند که آیا در مبارزه برای آزادی زن، تمام زن‌ها منافی یکسان ندارند؟ مثلاً در جامعه امروز ایران آیا تمام زنان، از تمام طبقات، از قوانین تبعیض‌آمیز رنج نمی‌برند؟

اما آیا این تبعیض حقوقی و قانونی تمام تبعیض و استثمار زنان ایران را توضیح می‌دهد؟ و در این صورت آیا تمام زنان در مقابله با این قوانین منافی یکسان دارند؟

کدام زن، کدام منفعت؟

فمینیسم بورژوایی، دشمن جنبش آزادی زن

ما کمونیست‌ها چنان‌که از نام گروه‌مان، «مبارزه طبقاتی»، بر



می‌آید، از کسی پنهان نمی‌کنیم که دنیا را از زاویه طبقاتی نگاه می‌کنیم. برای ما حرکت به سمت جهان بهتر و عادلانه‌تر نه در گروی «آشتی» با صاحبان سود و ثروت که در گروی مبارزه بی‌تخفیف زحمتکشان و کارگران علیه سرمایه‌داران و نظام‌شان است. طبقه سرمایه‌دار، به علت موقعیت اجتماعی خود، از هر کیش و مسلک و جنسیت که باشد، دشمن طبقاتی ما است.

منتقدین ما، بعضاً صادقانه، سوال

و جنبش می‌سازد، در مورد ایران این صدبار بیشتر صدق می‌کند؛ به این دلیل ساده که نوع و شدت استثمار علیه زنان در حکومت جمهوری اسلامی صد برابر بیشتر است.

وقتی خمینی در صدر ضدانقلاب، انقلاب ۵۷ را در هم کوبید و در روند ترمیدور به تحکیم قدرت خود پرداخت، خوب می‌دانست که برای برپایی حکومت مذهبی خود مهمترین گروهی که باید سرکوب کند، زنان انقلابی هستند. زنان زحمتکش ایران در کنار برادران

هم‌طبقه‌ی خود در جریان انقلاب در سطحی بسیار وسیع به پا خواسته بودند و نقشی بی‌سابقه در انقلاب بازی کرده بودند و خمینی و

خمینیست‌ها، که پتانسیل انقلابی زنان ایران را خوب می‌شناختند، حمله وسیع به آن‌ها را در صدر دستور کار خود گذاشتند. قوانین قرون وسطایی که امروز بر زنان ایران حاکم است حاصل همین تهاجم است.

طبق قانون کنونی ایران، «دیه زن نیمی از دیه مرد است و شهادت دو زن در دادگاه همانند شهادت یک مرد ارزیابی می‌شود» (شیرین عبادی). این تنها دریچه‌ای است به وضعیت سخیفی که قانون ایران

پاسخ این است که برای ما ریشه تبعیض علیه زنان در خود نظام سرمایه‌داری و شکل مشخص آن در ایران، یعنی دیکتاتوری جمهوری اسلامی، است. این به این معنی نیست که ما می‌خواهیم آزادی زنان را به فردای انقلاب حواله دهیم و یا در این توهمیم که با به قدرت رسیدن پرولتاریا، استثمار زنان خود به خود محو می‌شود. خیر. انقلاب جشن تمام استثمارشدگان است و مبارزه طبقاتی به معنای مبارزه علیه تمام انواع و اقسام تبعیض و استثمار جنسی، ملی، قومی و ... است. اما باور مارکسیست‌ها این است که تنها نیرویی که می‌تواند این مبارزه را پیش ببرد، نیروی زنان کارگر و معلم و پرستار و دانشجو و زحمتکش است. در ضمن باید تاکید کرد که انواع تبعیض و ستمی که بر زنان طبقات زحمتکش می‌رود بسیار فراتر از محدودیت‌ها و تبعیض‌های قانونی است و در شالوده جامعه نهفته است.

واقعیت تاریخی در ایران و جهان نشان می‌دهد که فمینیست‌های بورژوا و خرده‌بورژوا که دم از آزادی برای تمام زنان می‌زنند نقشی خائنانانه بازی کرده‌اند و نه تنها آزادی زنان را محقق نکرده‌اند که با رسیدن به مزایایی برای

خود، همیشه ۹۹ درصد زنان را در استنمار خود رها کرده‌اند.

این موضوع از حوصله مقاله حاضر خارج است، اما نگاهی مختصر به تاریخ مبارزات زنان نقش فمینیسم بورژوایی و دشمنی آن با آرمان آزادی زنان را نشان می‌دهد. در زمان انقلاب‌های بورژوایی آن‌ها خواهان حق رای برای زنان مالک در کنار مردان مالک بودند! (در آن زمان اکثریت

ریاست‌جمهوری رسیدن خاتمی در سال ۱۳۷۶ شاهد بوده‌ایم که بسیاری خواست «وزیر زن» را در صدر خواسته‌های خود قرار دادند، بی پاسخی به این سوال که آخر چگونه اضافه کردن یک زن به هیئت دولت زن‌ستیز جمهوری اسلامی کمکی به پایان تبعیض است؟ قهرمانان این دسته از فمینیست‌ها از معصومه ابتکار تا هیلاری کلینتون و حتی مارگارت تاچر بوده‌اند. طرفه آن‌جا که



مردان، یعنی مردان بدون مالکیت، هم حق رای نداشتند). در قرن اخیر شاهد بوده‌ایم که فمینیست‌های بورژوا به خواست‌های خود که اعطای مقام‌هایی همچون ریاست شرکت‌ها و کشیشی به زن‌ها بوده‌اند، رسیده‌اند، بی‌این‌که این

هیچ تاثیری بر وضعیت ۹۹ درصد زنان داشته باشد.

در ایران امروز نیز از این فمینیست‌های بورژوا و خرده‌بورژوا کم پیدا نمی‌شوند. بسیاری از آن‌ها عناصر صادقی هستند که به راستی خواهان وسیع‌ترین مبارزه با ستم بر زن هستند. «مبارزه طبقاتی» و واقعیات تاریخی را صورت‌بندی کرده‌اند. مبارزین فمینیست توضیح می‌دهد و در عین حال مبارزه‌ای بی‌تحفیف علیه افکاری که جنبش آزادی زن را به ناکامی می‌رساند پیش می‌برد.

امروز می‌بینیم بالاخره اولین وزیر زن تاریخ ایران را محمود احمدی‌نژاد به کابینه منصوب کرد. آرزوی آن‌ها بالاخره متحقق شد: در حالی که زنان رزمنده و انقلابی در خیابان «مرگ بر دیکتاتور» می‌گفتند، زنی به دولت کودتایی احمدی‌نژاد منصوب شد! این با طنز تلخ نشان می‌دهد که خواست «وزیر زن» فمینیست‌های بورژوا چه سراب بزرگی بوده است.

در دوره اخیر در ایران شاهد افزایش فعالیت از سوی مبارزین آزادی زن بوده‌ایم: از انواع و اقسام مطالعات و بررسی‌های ارزنده تا جنبش‌های توده‌ای برای بسیج نیروی زنان ایران

که معروف‌ترین آن «کمپین یک میلیون امضا» است. فعالین «مبارزه طبقاتی» خود را بخشی از این غلیان ضد زن‌ستیزی و دولت زن‌ستیز ایران می‌دانند و در عین حال تلاش می‌کنند این واقعیت را خاطر نشان کنند که غلبه افکار فمینیسم بورژوایی به شکست جنبش می‌انجامد و ما برای پیروزی به چشم‌اندازی نیاز داریم که کل نظام سرمایه‌داری را به چالش بکشد.

ما تاکید می‌کنیم که زنان زحمتکش و مبارزی که امروز در صفوف جنبش آزادی زن نبرد می‌کنند، تنها معطوف به «مسائل زنان» نیستند. آن‌ها خوب می‌دانند که آزادی زنان بدون آزادی مردان و در نتیجه آزادی کل بشریت ممکن نیست. برای آن‌ها قدم اول در پایان دادن به تبعیض و نابرابری، شرکت‌شان در صف اول جنبش همگانی مردم برای سرنگونی جمهوری اسلامی است. آن‌ها البته رادیکال‌ترین خواسته‌ها برای رفع کامل ستم از زن را به میان جنبش می‌آورند (و همین خواسته‌ها است که به نوبه خود انرژی انقلابی عظیم جمع بیشتری از زنان را به جنبش اضافه می‌کند) اما در ضمن انقلابی‌ترین و رزمنده‌ترین عوامل جنبش حاضر هستند. این در ضمن بهترین پاسخ آن‌ها به مرتجعینی است که می‌خواهند با زنان مثل فرقه و دسته‌ای با «منافع ویژه» برخورد کنند و به آن‌ها می‌گویند «مردانه‌ای» مثل تغییر دولت، تنها راجع به «حق طلاق» و مسائل «زنانه» صحبت کنند.

آیا زنان داتا «خشونت پرهیزند»؟

هندوانه نطلبیده زیر بغل زنان جنبش سبز

ما در جای دیگری به طرفه ضدانقلابی «خشونت‌پرهیزی»، یعنی گرایشی که از مردم دعوت می‌کند به جای مبارزه با رژیم و پایین کشیدن آن به نیروی انقلابی خود، «صبور» باشند و دست به قدرت نبرند پرداخته‌ایم. این گرایش در اولین روزهای آغاز جنبش

سبز در تابستان ۸۸ مدام به به و چه چه «خشونت‌پرهیزی» مردم را می‌کرد. وقتی شعارهای «مرگ بر دیکتاتور» تمام خیابان‌ها را پر کرد، این «خشونت‌پرهیزان» تب کردند و یا خود را به نشنیدن زدند و خواهان شعار توخالی «مرگ بر هیچ‌کس» شدند. و بالاخره وقتی جنبش سبز در عاشورا مستقیماً به جدال با پلیس و بسیج پرداخت و موفق شد حتی شکاف‌هایی درون سپاه ایجاد کند، به انتقاد از جنبش پرداختند و «زیاده‌روی» آن‌را محکوم کردند (رامین جهانبگلو؛ مهرانگیز کار و ...). یعنی علناً جلوی پیش‌روی جنبش برای سرنگونی دولت ایستادند.

اما یکی از جالب‌ترین شگردهای این ضدانقلابیون «خشونت‌پرهیز» ما تحلیل‌شان از نقش زنان در پیورش انقلابی عاشورای ۸۸ بود. اینان که پیش از این نقش وسیع زنان را در جنبش دیده بودند، حضور زنان را علت عدم رادیکال شدن جنبش می‌نامیدند! (تصاویر دخترتری که با حرکات شبه‌رزمی

به جنگ پلیس می‌رود، در همان اولین روزهای آغاز جنبش در سراسر جهان مخابره شد اما ظاهراً نسخه‌ای از آن به دست این عالیجنابان نرسیده). با پیش‌روی کیفی جنبش در روز عاشورا، امید پارسا نژاد، روزنامه‌نگار، در مطلبی برای بی بی سی ابراز نگرانی کرد که انقلابی‌تر شدن اوضاع (یا به قول ایشان «به کار گرفته شدن میزانی از خشونت از سوی معترضان») به معنی «مردانه» شدن جنبش است.

پارسا نژاد در مطلبی با عنوان «جنبشی «زنانه» که «مردانه» می‌شود» نوشت: «شاید بتوان رویارویی جنبش موسوم به جنبش سبز را با حکومت جمهوری اسلامی، مواجه «خوی زنانه» جامعه ایران با «خوی مردانه» آن دانست که اقتدار طلب و پرخاشجو است». او سپس مدعی شد که «جنبش اعتراضی ایران... (پیش از این) خویی زنانه داشت، به این معنی که مسالمت‌جو بود و از خشونت‌پرهیز می‌کرد... اما حوادث روز عاشورا در تهران، این چشم‌انداز را تا حدودی تغییر داد».

هر فعال فمینیست و هر مبارز

جنبش آزادی زن از خواندن این کلمات به راستی مشمئز می‌شود. جدا از خاستگاه ضدانقلابی این استدلال «خشونت‌پرهیزان» این فرض که «خوی زنانه» به معنی مسالمت‌جویی است چیزی نیست مگر تکرار عقب‌مانده‌ترین تعصبات علیه زنان که آن‌ها را «جنس لطیف» می‌داند. این خاستگاه واقعی این «خشونت‌پرهیزان» محترم را نزد زنان انقلابی ایران آشکار می‌کند.

واقعیت اما این‌جا است که

همانطور که گفتیم حضور گسترده زنان در جنبش نه تنها به معنای



«مسالمت‌جویی» بیشتر نیست که بر عکس زنان معمولاً انقلابی‌ترین و رادیکال‌ترین بخش جنبش را تشکیل می‌دهند. کسانی که فکر می‌کنند زنان «لطیف» شایسته مبارزه انقلابی نیستند بهتر است به ویدئویی از دبیرستانی در اصفهان در روز عاشورای ۸۸ نگاه کنند که دختر بچه‌ها در آن مدرسه را با شعار «مرگ بر دیکتاتور» روی سرشان گرفتند.

\*\*\*

بنیان‌گذاران جمهوری اسلامی تصور می‌کردند با اعمال قوانین قرون وسطایی می‌توانند انرژی عظیم انقلابی زنان را سرکوب



کنند. اما آنچه بیش از پیش به زنان جایگاه و اهمیتی ویژه داد، واقعیات اقتصادی جامعه سرمایه‌داری در ایران بود. امروز زنان بیش از ۶۰ درصد از دانشجوی‌های ایران و بخش بسیار مهم و بزرگی از نیروی کار در ایران را تشکیل می‌دهند. بدون کار زنان کارگر، چرخ اقتصاد ایران یک روز هم نمی‌چرخد.

## بر سر طبقه کارگر در آمریکای شمالی چه می‌آید؟

فرد وستون

نیویورک و لاگوس: دو روی یک سکه

یادم هست از خانه محقر کارگران دیدار کردم. یک خانه بخصوص مرا تحت تاثیر قرار داد. داخل شدم و به این فکر بودم که آشپزخانه کجاست، دستشویی کجاست، جای لباس‌ها کجاست... اما خبری از هیچ کدام از این‌ها نبود. «جای لباس‌های» این کارگر چند چوب‌رختی با یک دست شلوار اضافه و یک پیراهن بود که آویزان شده بود. و تخت؟ تختی در کار نبود! تشکی و بالشی روی زمین، تخت بود. آب را باید از چشمه‌ای در نزدیکی خانه می‌آوردند. البته دوشی هم داشتند... دوشی دستجمعی در آخر محله، رو باز، پشت چند پارچه چروکیده. کودکان را دیدم که در کثیفی بازی می‌کنند و آب سیاه در خیابان می‌ریزد و درست به همانجایی می‌آید که آن‌ها بازی می‌کنند. یادم هست که آن موقع فکر می‌کردم چنین فقر عظیمی در کشوری

ایالات متحده قدرتمندترین کشور سرمایه‌داری در جهان و بزرگترین بازار واحد در کل کره زمین است. این بخشی از جهان است که میلیون‌ها نفر از فقرا آرزوی مهاجرت به آن‌را دارند چرا که رویای فرار از جهنمی را در سر دارند که در بسیاری کشور‌های آمریکای جنوبی، آفریقا و آسیا در آن زندگی می‌کنند. و میلیون‌ها نفر موفق شده‌اند به این‌جا برسند و بسیاری‌شان به طور غیرقانونی از مرز آمریکا و مکزیک می‌گذرند.

تفاوت بین شهری مثل نیویورک در آمریکا و لاگوس در نیجریه نمی‌توانست بیش از این باشد. یادم هست که مرا به آجگونل، یکی از فقیرترین بخش‌های لاگوس بردند. وقتی در این محله راه می‌رفتم برای اولین بار در زندگی‌ام احساس کردم به معنای کلمه در جهنم زنده قدم بر می‌دارم.

برای آزادی خود نه فقط از بندهای ارتجاع و عقب‌ماندگی که از بندهای نوین‌ترین استثمارها، یعنی سرمایه‌داری، نیز به پا خواسته‌اند. انرژی انقلابی این زنان سوخت پر قدرت جنبش آزادی زن است و این جنبش، ستونی استوار از انقلاب ایران.

وجود دارد که منابع غنی نفت دارد اما هیچ بخشی از ثروتی که این نفت تولید می‌کند به سوی این مردم «سرازیر» نمی‌شود.

در سفر اخیرم به آمریکا دور و بر منتهن قدم می‌زدم و هر چه می‌کردم ذهنم از آنچه در نیجریه دیده بودم خلاص نمی‌شد، همانطور که به ساختمان کرایسلر، ساختمان امپایر استیت، برج ترامپ و تمام سایر ساختمان‌های غول‌آسایی که در صف‌های بی‌پایان مانند نمادهای قدرت عظیمی که آمریکا بوده و هست صف کشیده‌اند، خیره شده بودم.

در ضمن هر چه می‌کردم از این فکر خلاص نمی‌شدم که این قدرت عظیم و تمرکز ثروت بر پایه آن فقری است که در نیجریه دیده بودم. ثروتی که از چاه‌های نفت نیجریه خارج می‌شود کجا می‌رود مگر به شرکت‌های چندملیتی که بعضی‌هایشان دفتر‌های آنچنانی در جاهایی مثل منتهن دارند؟

می‌شوند. این علاوه بر دهه‌ها فشار بر طبقه کارگر کانادا است.

کبک: ساعت‌های طولانی‌تر، حقوق پایین‌تر

یک روز که در متروی مونترال سفر می‌کردم روزنامه‌ی رایگان محلی، «مترو مونترال» را برداشتم و به آمار جالبی راجع به استان رسیدم. تیتر مقاله بود «Quand travailler plus ne rapport pas plus – Les familles travaillent plus qu'avant, mais leurs gains diminuent» (وقتی کار کردن بیشتر پول بیشتری نمی‌آورد – خانواده‌ها بیش از پیش کار می‌کنند اما درآمدها پایین می‌آید).

ارقام موجود در مقاله این وضعیت را نشان می‌دهد. در دوره ۳۰ ساله بین ۱۹۷۶ و ۲۰۰۶ میزان متوسط زمانی که هر خانواده صرف کار کرده سالی ۱۴ هفته افزایش یافته است. این نتیجه زنان بیشتری که سر کار رفته‌اند، افزایش در پاره‌وقتی و غیره است. اکنون در این کشور ثروت و فرصت تصور می‌رود که ۱۴ هفته کار اضافه در سال به خانواده‌ها سطح زندگی بالاتری بدهد. اما بر عکس، به گفته همین مقاله، ۷۰ درصد خانواده‌ها شاهد بوده‌اند که درآمدهایشان از لحاظ واقعی در همین دوره ۳ درصد پایین رفته است.

پس این درآمده اضافه ایجاد شده کجا رفته است؟ مقاله توضیح می‌دهد خانواده‌های ثروتمندتر

پیش از رسیدن به آمریکا در کانادا بودند و در آنجا در جلساتی در مونترال و تورنتو صحبت کردم. در کانادا رسانه‌ها از سلامت ظاهری نظام بانکی کشور دم می‌زنند که مثلا کمتر در خطر طوفانی است که آمریکا و اروپا را در بر گرفته. کسری بودجه ملی کانادا در پایان آخرین سال مالی ۸/۴۴ میلیارد دلار کانادا بود و بدهی ملی‌اش به ۲۶/۸۱۴ میلیارد دلار رسیده است که شامل ۳/۶۲ درصد تولید ناخالص داخلی می‌شود. این سطحی تقریبا برابر با آمریکا و کشورهای مثل آلمان و فرانسه است در نتیجه در این میان چیز زیادی نیست که پزیش را بدهند.

و به وضع استان‌ها کانادا مثل کبک و انتاریو که نگاه کنی می‌بینی که دلیل پز و پز دادن حتی کمتر است. بدهی کبک ۶/۲۸۵ میلیارد دلار یعنی ۹۴ درصد تولید ناخالص داخلی استان است. این رقم نزدیک به سطح بدهی در جاهایی مثل یونان و ایتالیا است. وضع انتاریو کمی بهتر از کبک است... فعلا بدهی دولتی کلی آن حدود ۳۷ درصد تولید ناخالص داخلی است. اما تخمین‌ها نشان می‌دهد که وضع انتاریو در دهه پیش رو به همان بدی کبک خواهد شد.

این نشان می‌دهد که چرا در کشوری به ظاهر ثروتمند مردم مدام حرف کاهش مخارج عمومی و بسته‌های ریاضت‌کشی را

شاهد ۶ درصد بالاتر رفتن درآمدهایشان بوده‌اند. آمار جالب دیگری هم ارائه شده. در پایان همین دوره ۳۰ ساله، ۱۰ درصد بالای خانواده‌ها کمتر کار می‌کردند و بیشتر در می‌آوردند. این ۱۰ درصد بالا هفته‌ای ۵/۶ ساعت کمتر از سال ۱۹۷۶ کار می‌کردند اما درآمدهایشان ۲۴ درصد بالاتر رفته بود. سهم کلی‌شان از درآمد ملی از ۵۳ به ۵۹ درصد رسید. و در پایین این فهرست آمار، ۱۰ درصد فقیرترین شاهد بودند که سهم‌شان از درآمد ملی از ۱۰ درصد به ۷ درصد سقوط کرد.

این آمار تصویر خیلی روشنی از آنچه طبقه کارگر کانادا در ۳۰ سال گذشته باید از سر می‌گذراند می‌دهد. خانواده‌های کارگری مجبورند بیشتر کار کنند تا سطح زندگی خود را حفظ کنند. ۳۰ سال پیش یک درآمد در خانوار متوسط می‌توانست زندگی قابل قبولی ارائه کند اما اکنون اغلب پیش می‌آید که دو نفر باید کار کنند و در بعضی مواقع کودکان هم برای بقا باید شغل‌های بعدازظهر، آخر هفته یا تعطیلات بگیرند.

آنچه در کبک می‌بینیم غارت طبقه کارگر است که ساعات بیشتری کار می‌کند و از لحاظ واقعی کمتر در می‌آورد در حالی که در دیگر سوی جامعه، اقلیتی از خانواده‌های ثروتمند در واقع دارند پولدارتر می‌شوند. در این‌جا بسیار واضح انتقال ثروت واقعی از یک طبقه به دیگری را می‌بینیم. ارزش اضافه بیشتری از طبقه کارگر بیرون کشیده شده تا در سوی دیگر شکاف

طبقاتی، انباشت شاد. این آمار در صحبت‌های من با مردم عادی طبقه کارگر در کانادا، که شکایت می‌کردند که نست به گذشته تعطیلات چندانی ندارند، تایید شد.

انتاریو: تنها یک سوم مردم در واقع حقوق بازنشستگی دارند

وقتی به تورنتو رفتم فرصت داشتم در جلسه‌ای از «باشگاه جوانان نیو دموکرات تورنتو» صحبت کنم. موضوع جلسه، بریتانیا پس از انتخابات و تأثیر بلریسم بر حزب کارگر بریتانیا بود.

بخاطر ارتباطات تاریخی، علاقه زیادی به این مساله وجود داشت. روندی که در ۳۰ سال گذشته در بریتانیا صورت گرفته بود، که قابل مقایسه با آماري است که در بالا از کبک نقل قول کردم، توضیح دادم.

وقتی توضیح دادم که در بریتانیا چه بر سر نظام خدمات اجتماعی می‌آید، با حمله به حقوق بازنشستگی و غیره، یک نفر از این گفت که در انتاریو فقط یک سوم مردم اصلا حقوق بازنشستگی دارند. این را آمار رسمی تایید می‌کند. این آمار خبر از کاهش پوشش حقوق بازنشستگی از نقطه اوج در سال ۱۹۸۵ (کمتر از ۴۰ درصد کارگران انتاریو) تا ۷/۳۴ درصد در سال ۲۰۰۵ می‌دهد. در بخش خصوصی این پوشش تا

سطح ۲۵ درصد پایین آمده و از آن به بعد پایین‌تر هم رفته است. این کانادا است که یکی از بهترین جاهای دنیا برای زندگی به حساب می‌آید!

زمانی بود که کانادایی‌ها افتخار می‌کردند که نظام رفاهی‌شان نسبت به کشور آن سوی مرز بسیار



بهرتر است. حالا که سرمایه‌داری عمیق‌تر وارد بحران می‌شود، دو کشور بیشتر و بیشتر شبیه یکدیگر می‌شوند.

آمریکا: از فرستادن انسان به ماه تا دیپواتر هورایزن

نگاهی به کانادا که انداختم عازم امریکا شدم و در این‌جا تناقضات اجتماعی حتی فاحش‌تر بود. انباشت ثروت و قدرت که در طول دو قرن صورت گرفته هر جا که می‌روی روشن است. در عین حال این احساس هم هست که این قدر قدرت مدتی است رو به زوال است.

چهل سال پیش این کشوری بود که آدم به کره ماه می‌فرستاد! امروز کشور طوفان کاترینا و

فاجعه دیکپواتر هورایزن است که خلیج مکزیک را در بر گرفت. کشوری قدرتمند می‌بینیم که حتی نمی‌تواند از مردم خودش حفاظت کند، چنان‌که دو سال پیش در نیو اورلئان دیدیم.

یادم هست وقتی آن فاجعه صورت گرفت و تصاویر خانواده‌های فقیر نیو اورلئان در سراسر دنیا پخش شد، رفقای ما در نیجریه می‌گفتند مردم در آفریقا باورشان نمی‌شود این‌ها واقعا در آمریکا اتفاق می‌افتد. آدم‌های آسیب‌زده سیاهپوست بودند، شرایط پس از طوفان بیشتر شبیه آفریقا بود و تاخیر طولانی در رسیدن کمک حسابی رنگ و بوی آفریقایی داشت. اما فراری از واقعیت نبود: این ایالات متحده آمریکا بود،

کشوری که بسیاری نیجریه‌ای‌های فقیر آرزوی گرفتن ویزایش را دارند!

در سرزمین «رویای آمریکایی» امروز ۱۵ میلیون بیکار داریم. بالاترین نرخ در ۲۷ سال گذشته. و در عوض میلیاردها دلاری که به بانک‌ها داده شده، علیرغم بسته‌های انگیزشی، بیکاری اصلا در حال پایین رفتن نیست. در آمریکا که بودم ارقامی منتشر شد که نشان می‌داد در فصل اول سال ۴۳۱ هزار شغل ایجاد شده... اما ۴۱۱ هزار مورد این‌ها به لطف سرشماری بود که قرار است تازه امسال انجام شود. این‌ها شغل‌های موقتی است که به بسیاری جوانان داده شده اما مدت زیادی به طول نمی‌انجامد. این واقعیت که پس از بسته‌های انگیزشی عظیم دولت

تنها ۲۰ هزار شغل واقعی می‌تواند در این اقتصاد بزرگ ساخته شود نشان از وضعیت واقعی اقتصاد است.

فاجعه طوفان کاترینا در آمریکا

ناکامی بانک‌ها و رشد فقر در آمریکا که بودم روزنامه نیویورک تایمز را می‌خواندم. خواندنش مثل خواندن خبرنامه‌های روزانه از فجایع اقتصادی است. روز ۲۸ مه این تیتر را خواندم: «با تعطیلی نهادهای بیشتر، شمار ناکامی بانک‌های آمریکا به ۷۷ رسید». این مقاله توضیح می‌داد که «مسئولین در روز جمعه سه بانک مربوط به هم در فلوریدا و یک بانک در نوادا و دیگری در کالیفرنیا را بستند و این تعداد بانک‌های ناکام امسال را به ۷۸ می‌رساند».

در ۳۰ مه تیتر دیگری خواندم: «فقرای جدید - سیاهپوستان ممفیس دهه‌ها دستاورد اقتصادی را از دست می‌دهند». این مقاله توضیح می‌داد: «میانه درآمد سیاهپوستان صاحب خانه در ممفیس تا پنج شش سال پیش مدام افزایش می‌یافت. الان این میزان به سطحی پایین سال ۱۹۹۰ رسیده است - و، به گفته تحلیلی که دانشکده جامعه‌شناسی کونینز کالج برای نیویورک تایمز انجام داده، تقریباً نصف نیزان سفیدپوستان صاحب خانه است».

در ۲ ژوئن مقاله دیگری دیدم: «لایحه شغل‌ها علیه کسری: نبرد نهایی» که بسیار ملال‌آور بود.

مقاله توضیح می‌داد که کسری آمریکا قرار است در پنج سال آینده به ۸۰۰ میلیارد دلار برسد اما تنها در صورتی که کنگره کاهش مخارج را تایید کند و معافیت‌های مالیاتی که بوش اعمال کرده لغو کند - آن هم به ارزش ۲۰۰ میلیارد دلار. مقاله توضیح می‌داد که نیاز به کاهش عظیم مخارج در نظام تامین اجتماعی و در خدمات درمانی است. این هم از اصلاحاتی که اوباما در خدمات درمانی وعده داد! این همه برای این است که تا سال ۲۰۱۵ کسری بودجه را بتوان در حد ۶۰۰ میلیارد دلار نگاه داشت.

به گفته مقاله مذکور: «... کنگره تنها نیاز ندارد تا سال ۲۰۱۵، ۲۰۰ میلیارد دلار از مخارج کم کند. باید این کار را بکند و در ضمن در سال ۲۰۱۶ به دنبال کاهش‌های بیشتر باشد و در سال ۲۰۱۷ باز هم به دنبال کاهش‌های بیشتر و تا سال‌های سال به دنبال کاهش‌های بسیار بیشتر». در اینجا آینده طبقه کارگر آمریکا در یک کلام تصویر شده: دهه‌ها ریاضت‌کشی!

بورژوازی آمریکا با تناقضی روبرو است که نمی‌تواند حل کند. از یک طرف نمی‌توانند اجازه دهند مخارج دولتی از دست خارج شود. از طرف دیگر اگر بسته‌های ریاضت‌کشی را اعمال کنند این همین «احیای» بسیار اندک را هم تحت تاثیر قرار می‌دهد. مقاله از این می‌گوید که «دقت بودجه کنگره تخمین می‌زند ۴/۱ تا ۴/۳ میلیون نفر که اکنون کار می‌کنند

اگر بخاطر بسته‌های انکیزشی نباشد بیکار می‌شوند». سپس به این توضیح می‌رسد که کاهش مخارج دولت می‌تواند خطر رکود مضاعف را افزایش دهد.

حتی اگر در چهار سال آینده ایجاد شغل به همان سرعت بهترین سال‌های شکوفایی دهه ۱۹۹۰ ادامه پیدا کند، بیکاری در آمریکا همچنان در سال ۲۰۱۴ بالاتر از میزان پیش از آغاز رکود در سال ۲۰۰۷ خواهد بود.

«خوداشتغالی» یا همان بیکاری خودمان؟

مقاله‌ای دیگر با عنوان «مبتکر یا بیکار؟» که در همان روز چاپ شده بود می‌گفت:

«... شمار آمریکایی‌های خودمشتغل در دسامبر ماه گذشته از ۷/۸ میلیون در یک سال قبل به ۹/۸ میلیون رسید. خوداشتغالی در بین افراد ۵۵ تا ۶۴ ساله به نزدیک ۲ میلیون رسید، ۵ درصد بالاتر از سال ۲۰۰۸. از جمله بین مردم بالای ۶۵ سال میزان کسانی که شغل آزاد دارند به ۲۹ درصد افزایش یافت».

شاید این باعث کمی خوشحالی شود. هر چه باشد آمریکا سرزمین فرصت‌های کسب و کار، ابتکار و کارفرمایی است و تنها با کمی سخت‌کوشی و عزم قاطع هر کسی می‌تواند در زندگی به موفقیت برسد. در واقعیت این بیزینس‌من‌های جدید

کمتر نیاز دارد به خدمت می‌گیرند و کار را به کارگران خارج یا کارگران قراردادی در همین کشور می‌سپارند. این توضیح می‌دهد که چرا تقریباً نیمی از بیکاران آمریکا بیش از شش ماه بدون شغل هستند - این میزان بالاتر از هر زمانی از رکود بزرگ تا کنون است. این واقعیت در ضمن توضیح می‌دهد چرا بسیاری مثل جورج به صفوف خوداشتغالان پیوسته‌اند».

مقاله با اشاره‌ای اسفبار تمام می‌شود: «... باید بین شوق ابتکار و آغاز کسب و

کار با استیصال خوداشتغالی تفاوت قائل بود».

کاهش پرستاران و معلمان

این از وضع «خوداشتغالان»! اما از شغل‌های امن دولتی چه خبر؟ در ۱ ژوئن باز هم مقاله‌ای دیگر به نام «شهردار پیشنهاد کاهش سمت‌های پرستاران مدارس را می‌دهد» به موضوع کاهش‌هایی که قرار است در خدمات پرستاری نیویورک انجام شود پرداخت. این مقاله می‌گفت:

«کارگران نیویورک با اخراج روبرو خواهند بود. کتابخانه‌ها آماده از دست دادن بودجه هستند و مددکاران منتظر دریافت پرونده‌های بیشتر. حالا به فهرست قربانیان کاهش بودجه شهری سمت‌های پرستاری در مدارس کوچک، عمومی و خصوصی، را

ماهیه‌ناش با نظم هراس‌آوری از راه می‌رسند.

«نرخ رسمی بیکاری در کشور شامل جورج نمی‌شود...»

اگر بخواهیم آثار بسته‌های انگیزشی و کارفرمایان دروغین



را حذف کنیم و آن‌ها را به ارقام رسمی بیکاری اضافه کنیم، آمریکا اکنون با رقمی نزدیکتر به ۲۰ میلیون بیکار روبرو خواهد بود. وقتی کاهش مخارج شروع به تاثیرگذاری کند می‌توانیم انتظار داشته باشیم این رقم در دوره پیش‌رو واقعی شود.

شرکت‌ها از رکود سواستفاده می‌کنند تا هزینه‌های استخدام را پایین بیاورند و «انعطاف کارگران» را افزایش دهند. مقاله در ادامه می‌گوید:

«اخراج کارگران توسط شرکت‌های متوسط و بزرگ بالا رفته و استخدام کارگران جدید تقریباً ناپدید شده است. این شرکت‌ها از افول شدید به عنوان فرصتی برای حمله همیشگی به مخارج استخدام‌شان استفاده کرده‌اند - فن‌آوری‌هایی که به کار

کارگرانی هستند که شغل‌شان را از دست داده‌اند و مجبورند خود را بازسازی کنند و به کارگرانی بسیار بسیار منعطف تبدیل کنند! نویسنده داستانی را تعریف می‌کند که بر سر یکی از آشنایانش، که او جورج می‌نامد، آمده است:

«جورج در یکی از بزرگترین شرکت‌های فن‌آوری و مشاوره جهان از معاونین بود تا این‌که سال گذشته در موجی از اخراج‌ها شغلش را از دست داد».

پس بر سر جورج چه آمد؟

«بالاخره شرکت قدیمی او پروژه‌های جدیدی گرفت که به مهارت‌های جورج نیاز داشت. اما جورج را دوباره استخدام نکردند. در عوض او را از طریق «شرکت نیروی کار گروهی» پس آوردند، که اساساً ژانسن کار موقتی است که الان دارد برای جورج قرار می‌بندد تا کار برایش پیدا کند. در عوض ژانسن بخشی از نرخ ساعتی جورج را تصاحب می‌کند.

«اسمش شده این‌که جورج رئیس خودش است. اما او دارد دقیقاً همان کاری را می‌کند که قبلاً می‌کرد، برای پول کمتر و بدون هیچ مزایا - بدون خدمات درمانی، بدون طرح بازنشستگی ۴۰۱(k)، بدون مرخصی برای مریضی، بدون تعطیلات باحقوق. بدتر این‌که درآمد و ساعات کارش غیر قابل پیش‌بینی‌اند اما صورتحساب‌های

اعلام کرده بود که نیویورک شاید مجبور شود ۱۱۰۰۰ نفر از ۷۹۰۰۰ معلم خود را اخراج کند. در اوایل این ماه بیش از ۴۰۰۰ معلم نیویورک با چشم‌انداز از دست دادن شغل خود روبرو بودند. سپس «خبر خوب» در ۳ ژوئن از راه رسید. آن روز نیویورک تایمز را برداشتم و خواندم:

در ۲ ژوئن به مقاله دیگری رسیدیم راجع به آنچه بر نظام آموزشی آمریکا می‌گذرد. عنوان مقاله بود «مدارس نیویورک روبرو با درد بیشتر ناشی از اخراج‌ها» و اینگونه آغاز می‌شد:

«ناکیا هاسکینز، مدیر مدرسه، نگاهی به راهرویی در مدرسه براونستون بروکلین انداخت و با خود محاسبه‌ای سریع انجام داد.

«او با اشاره به درهای کلاس معلمان سه ستاره گفت: «احتمالا در خطر، در خطر، مطمئنا در خطر». هر کدام از آن‌ها از میان صدها نامزد انتخاب شده بود و اکنون به طور معمول هفته‌ای ۶۰ ساعت کار می‌کرد اما از آنجا که آن‌ها بین آخرین کسانی هستند که شهرداری استخدام کرده است، شاید شغل‌شان را از دست بدهند.

«مدارس در سراسر شهر آماده اخراج‌ها می‌شوند چرا که مقامات شهر تخمین زده‌اند شاید تا ۴۴۰۰ معلم شغل خود را از دست بدهند. اینان قربانیان مشکلات بودجه در شهر و ایالت هستند که تا حدودی از رکود ناشی می‌شود. اگر طرح نجاتی از شهرداری، آلبانی (پایتخت ایالتی نیویورک-م) یا کنگره از راه نرسد، این شغل‌های از دست رفته که انتظار می‌رود این هفته اعلام شوند اولین کاهش عمده در نیروی آموزشی شهر در بیش از سه دهه خواهند بود».

در اوایل امسال مایکل بلومبرگ

«شهردار نیویورک، مایکل بلومبرگ، این هفته انتخابی عاقلانه انجام داد و تصمیم گرفت حقوق معلمان را ثابت نگاه دارد و در عوض کسی را اخراج نکند. این خبر خوشی برای کودکان شهر و برای حدود ۴۴۰۰ معلمی است که قرار بود شغل خود را از دست بدهند. این راه‌حلی منصفانه در شرایط سخت است».

معلمان آمریکا با همان گزینه معمول رئیس و روسا روبرو



هستند یا از دست دادن شغل یا کاهش دستمزد. واقعیت این است که نیویورک استثنا نیست و هزاران معلم در سراسر کشور با چشم‌انداز از دست دادن شغل بخاطر کاهش درآمدهای دولتی

... و تاخیر در بازگشت مالیاتی

(توضیح مترجم: در کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری، کارگران و مردم کم‌درآمد که مجبورند مثل بقیه روی همه اجناس مالیات پرداخت کنند معمولا در پایان سال مالی با پر کردن فرمی که تمامی منابع درآمد و خرج‌شان را توضیح می‌دهد، مقداری پول از دولت پس می‌گیرند که این به «بازگشت مالیاتی» (tax return) معروف است-ب.ک).

و این مرا به خبر دیگری می‌رساند که در ۲ ژوئن خواندم و آن مقاله‌ای بود با عنوان «با انباشت صورتحساب‌های ایالت، بازگشت‌های مالیاتی در فهرست کارهایی که باید انجام شود دفن شده‌اند» که توضیح می‌دهد:

«به لطف رکود اقتصادی، نیم دوجین ایالت که پول نقد کم دارند چک‌های بازگشت مالیاتی خود را به تاخیر انداخته‌اند.

«هاوایی در ابتدا می‌خواست تمامی بازگشت‌های مالیاتی را تا ماه ژوئیه، یعنی آغاز سال مالی، به تاخیر بیاورد اما دو هفته پیش تصمیم گرفت که وضع مالی‌اش اینقدر سالم هست که چک‌ها را برای کسانی که بازگشت مالیاتی‌شان در ماه ژانویه پردازش شده بود ارسال کند. نیویورک

برای مدتی کوتاه نیم میلیارد دلار چک‌های بازگشت را تا آغاز سال مالی جدیدش در ماه آوریل به تعلیل انداخت. رود آیلند مهلت پر کردن فرم مالیاتی را تا ۱۱ مه تمدید کرد تا به مالیات‌دهندگانی که هنوز از سیل‌های شدید رنج می‌بردند کمک کند؛ این ایالت حالا بازپرداخت‌ها را به تاخیر انداخته تا مطمئن شود پول کافی برای پرداخت بدهی‌ها در ماه ژوئن دارد».

بله درست خواندید! کارگران فرم‌های بازگشت مالیاتی را پر کرده‌اند و منتظر چک مالیاتی‌شان هستند و در عین حال مقامات پول آن‌ها را نگاه داشته‌اند تا مطمئن باشند می‌توانند از پس سایر خرج‌ها بر بیایند. پل آل دیون، رئیس دفتر تحلیل درآمدهای ایالت رودآیلند، برای بدتر کردن کار گفته است: «ما از این وضعیت متاسفیم. ما متوجهیم که مردم روی این پول برای صورتحساب‌های کارت‌های اعتباری و غیره و غیره حساب کرده‌اند اما آن‌ها را به سرعت ارسال خواهیم کرد». او سپس توضیح می‌دهد که ۳۴۴۲۳ چک بازگشت مالیاتی را نگاه داشته‌اند.

می‌توان خشم کارگران معمولی آمریکایی را که بیش از اندازه مالیات داده‌اند، پولی که در واقع متعلق به آن‌ها است، تصور کرد از این‌که می‌بینند این پول را مقامات نگاه داشته‌اند. این کار بورژوازی آمریکا را در حل این معما سخت‌تر می‌کند که چگونه کارگران آمریکا را در مقابله با حمله‌های بی‌پایان علیه سطح

زندگی‌شان آرام نگاه دارد.

خشم روزافزون کارگران آمریکا کارگران آمریکا وارد مبارزه می‌شوند

ایالات متحده، همگام با وضعیتی که در بسیاری کشور های پیشرفته سرمایه‌داری دیده‌ایم، شاهد کاهش چشمگیری در میزان اعتصاب و عضویت در اتحادیه‌های کارگری در سال‌های اخیر بوده است. اما بسته‌های ریاضت‌کشی که آغاز به کار می‌کنند بر کارگران بخش دولتی تأثیر می‌گذارند و این به تحریک و اکنش انجامیده است. همین الان درون اتحادیه‌های معلمان آغاز مخالفت اعضا را می‌بینیم.

با آغاز تأثیرات کاهش مخارج دولت، معلمان معمولی هستند که رنج می‌برند. در آمریکا که بودم یکی از رفقای معلم ما توضیح داد که چطور در سیاتل درون اتحادیه معلمان، فراکسیونی از مخالفین در سطح اعضا در حال شکل‌گیری است. خشم روافزونی از آنچه بر سر نظام آموزش و پرورش می‌آید در جریان است و نارضایتی نسبت به رهبران اتحادیه‌های کارگری پدیده آمده است. این به روشنی نشانه آن است که در آینده از پی می‌آید. در آمریکا سه میلیون معلم داریم، بخش قابل توجهی از نیروی کار که گزینه‌ای ندارد مگر سازمادهای و مبارزه.

مدت کوتاهی پس از این‌که آمریکا را ترک کردم خبر آغاز جنبشی بزرگ بین پرستاران را شنیدم. بیش از ۱۲ هزار پرستار دست به اعتصابی یک روزه در ۱۰ ژوئن در ۱۴ بیمارستان منطقه‌ی مینیسوپولیس زدند. اعتصاب بر سر نسبت پرستار به بیمار و مزایای حقوق بازنشستگی بود. در عین حال یک قاضی در سان فرانسیسکو وارد شد تا اعتصاب ۱۲ هزار پرستار را در بیمارستان‌های دانشگاه کالیفرنیا و مراکز بهداشتی دانشجویی متوقف کند. مجدداً اختلاف بر سر تعداد کارگران بود.

در نیویورک در ابتدای ماه ژوئن شاهد اعتصاب ۵۰۰ نظافتچی، نگهبان و متصدی پارکینگ بودیم که در اختلاف بر سر قرارداد در مجتمع مسکونی کو آپ سیتی در شمال شرقی محله برانکس دست به اعتصاب زدند. کو آپ سیتی مجموعه‌ای با ۳۵ ساختمان است که بیش از ۵۰ هزار نفر در آن زندگی می‌کنند و در ضمن تا روزی ۴۰ تن زباله ایجاد می‌کند.

معمولاً در چنین موقعیتی انتظار می‌رود ساکنین عصبانی باشند که چرا زباله‌شان جمع‌آوری نشده است. اما این اتفاقی نیست که در طول اعتصاب افتاد. نیویورک تایمز در روز ۲ ژوئن گزارش داد:

«کورتنی لاملی ۳۶ ساله که ۱۶ سال در کو آپ سیتی کار کرده و تمام عمرش را اینجا زندگی کرده گفت: «نمی‌خوام ببینم این‌جا نابود

می‌شه. ما کار کنیم که این‌جا برای همه چهره خوبی داشته باشه. اما اگه دستمزد منو متوقف کنند، دادن پول اجاره‌ام سخت می‌شه»  
 مقاله سپس توضیح می‌دهد:

ما این وجود که این طبقه در واقع متحد کارگران جهان است.  
 آنچه من در تنها یکی دو هفته حضور در کانادا و آمریکا دیدم به روشنی نشان می‌دهد که کارگران این دو کشور تحت فشار بیشتر

کردم از کالیفرنیا بود و تازه به «اتحاد بین‌المللی کارگران» (WIL) (گروه رفقای ما در آمریکا-م) پیوسته بود. او توضیح می‌داد که آنچه او را در ابتدا به فکر انداخته مشکلات مالی است که خانواده‌اش از سر گذرانده. این

«ساعاتی پس از آغاز اعتصاب بسیاری از ساکنین زباله خود را بیرون گذاشتند و به انجام وظایف کوچک دیگری که ناتمام مانده بود پرداختند. علیرغم این اضافه‌کاری‌ها، بیشتر مردم می‌گویند طرفدار اتحادیه هستند. آن‌ها به مدیران خسیس، حمایت‌پذیرین از کارگران و محبت نسبت به همسایگانشان اشاره می‌کنند.



«وینست متیوز ۸۴ ساله، کارگر بازنشسته پست که در سال ۱۹۹۳ به کو آپ سیتی نقل مکان کرده، گفت: «باید با کارگران صمیمی باشیم چرا که خودمان کارگر هستیم. کار به این بچه‌ها که ایستادگی می‌کنند می‌رسد من طرف مدیریت را نمی‌گیرم».

و بیشتر قرار گرفته‌اند. بحران سرمایه‌داری به شانه آن‌ها افتاده است. آن‌ها نمی‌توانند این وضع را خیلی طولانی‌تر ادامه دهند. جایی می‌رسد که باید دست به مبارزه بزنند و در این روند به دنبال بدیل‌هایی برای این نظام خواهند بود.

او را به این فکر انداخته که اداره جامعه حتما راه دیگری هم دارد. رفیقی دیگر، از تگزاس، توضیح می‌داد که آنچه او را به سیاست سوسیالیستی کشانده این بوده که دیده مادرش خانه‌اش را یکی دو سال پیش از دست داده و به بانک‌ها سپرده.

جستجوی بدیل

حال و هوای ساکنین کو آپ سیتی از حال و هوایی خیر می‌دهد که در سراسر ایالات متحده در جریان است. کارگران آمریکا فرقی با کارگران بقیه جهان ندارند. اغلب در میان چپ در بسیاری از کشورهای جهان شاهد نوعی ضدآمریکاگری زمخت هستیم که همه چیز آمریکایی را بد می‌دانند. این اشتباه گرفتن نقش امپریالیسم آمریکا با طبقه کارگر آمریکا است

من با گروه‌های مختلف کارگران و جوانان صحبت کردم و آنچه بیش از همه مرا تکان داد این بود که چقدر نسبت به تحلیلی مارکسیستی که به زبانی ساده و روشن توضیح داده شود و آنچه بر اقتصاد می‌گذرد و چگونگی تأثیر آن بر مردم کارگر عادی را بیان کند، گشاده‌رو هستند. یکی از جوانانی که با او صحبت

احساس من این بود که طبقه کارگر آمریکا را به گوشه‌ای هل می‌دهند و به زودی در همان گوشه به نبرد دست می‌زنند. این اتفاق که بیافند وضعیت کل جهان تغییر می‌کند. تا بحال طبقه حاکم آمریکا ارباب جهان بوده است و نیروهایش را به سراسر کره زمین فرستاده است. به زودی مجبور می‌شود حواسش را جمع حیاط خلوت خودش کند. ÷